



# علم خدا در باب فلسفه کانت

آلن و. وولف  
ترجمه: لطیفه عباس زاده



اشاره  
برای آنان که اهل تفکر و علاقه مند به اندیشیدن در باب  
مسائل فلسفی هستند، موضوع خدا از اساسی ترین و  
جذاب ترین موضوعات فلسفی محسوب می شود. پیامون  
مسائلی که در باب خدا مطرح است، علم خدا به نوبه ی خود  
از جایگاهی ممتاز برخوردار است. نوشتار حاضر به صورتی  
فشرده، علم خدا در اندیشه ی کانت را بیان می دارد. امیدوارم  
برای آن دسته از خوانندگان که بی کبر مسائل فلسفی هستند،  
سودمند باشد.



ما قوه‌ی شناخت را نخست در نفس خودمان می‌یابیم. هیچ‌کسی نمی‌تواند در واقعیت آن تردید کند. هرکسی آن را کمال بزرگی می‌داند که تا حدی در آن سهم دارد. از این رو لازم است، ما آن را در تصور خود از واقعی‌ترین موجود وارد کنیم، بعد از این که تمامی حدهای موجود در آن را به دقت از [آن] جدا کردیم.

علاوه بر این، ما زمینه‌ی محکم‌تری برای این برهان داریم که خدا توان علم دارد؛ زمینه‌ای که از ذات واقعی‌ترین موجود اخذ شده است. و زمینه‌ی برهانی که از این طریق به دست آمده باشد، همواره محکم‌تر است از مبادی برهانی که فقط از مفهوم واقعی‌ترین موجود به دست آمده باشد. استدلال ما این است که موجود قائم به ذاتی که مبدأ امکان تمامی اشیا را در خود دارد، باید قدرت علم را هم داشته باشد. زیرا او منشأ اصلی موجوداتی است (مثل انسان) که حائز این قوه هستند. چه طور امکان دارد چیزی از موجودی ناشی شود، جز این که خود این موجود اصیل آن را از قبل داشته باشد؟ بنابراین موجودی که مبدأ کلیه‌ی موجودات است، باید حائز توان علم باشد. البته شاید خداگرایی طبیعی در پاسخ بگوید که امکان دارد، نوع دیگری از واقعیت در منشأ اصلی اشیا باشد که هم بتواند قوه‌ی علم موجود در موجودات انسانی را ایجاد کند. در این حالت خود این قوه‌ی علم نه یک واقعیت اصلی که فقط معلول واقعیتی خواهد بود در موجودی اصلی که برای ما مجهول است.

بنابراین می‌بینیم که عقل نظری نه تنها در قبول قوه‌ی علم در عالی‌ترین موجود هیچ مانعی را برای ما عرضه نمی‌کند، بلکه حتی ما را به قبول آن وامی‌دارد. زیرا در غیر این صورت لازم است که ما در آن موجود، در پی واقعیتی دیگر به عنوان علت قوه‌ی شناخت خود بگردیم. اما آن واقعیت باید واقعیتی باشد که ما اصلاً هیچ‌گونه تصویری از آن نداشته باشیم. یعنی نه تنها برای ما کاملاً ناشناخته بماند، بلکه اصلاً هیچ زمینه‌ای وجود نداشته باشد که بتوان او را از آن زمینه ادراک کرد.

اما با آن که بسی راحت‌تر می‌توانیم برای قوه‌ی شناخت خویش دلیل اقامه کنیم که از عقل اعلای موجودی به غایت اصلی سرچشمه می‌گیرد، چرا باید به چنین واقعیتی ناشناخته و غیرقابل ادراک در خدا متوسل شویم؟ در توان کیست که منکر شود، قوه‌ی شناخت به طور کلی یک واقعیت است و بنابراین باید آن را هم به واقعی‌ترین موجود نسبت داد؟ از این رو خداوند دارای قوه‌ی علم است. اما اگر بناست که در باب چنین قوه‌ای در عالی‌ترین موجود بیندیشیم، لازم است تمامی حدهای موجود در قوه‌ی شناخت خویش را به دقت از آن جدا کنیم.

در نتیجه:

اولاً، قوه‌ی علم خدا حسی نیست، بلکه بر عکس فاهمه‌ی محض است، و از این رو باید هرگونه حساسیتی را از موجودی قائم به ذات طرد کنیم. زیرا محال است او به عنوان موجودی قائم به خود متأثر از شیئی باشد. اما معرفت حسی، از اشیایی به دست می‌آید که به نحوی در ما تأثیر دارند. البته در مورد خدا، تأثیر هیچ شیئی بر او ممکن نیست، و در نتیجه، هیچ علم حسی هم وجود ندارد. در یک موجود اصیل، هرگونه علمی باید و بالضرورة از فاهمه‌ی محض که از هیچ صورت حسی متأثر

موجود قائم بالذات، علت هر چیز ممکن است و هر چیز موجودی هم قائم به او نیست و از او علالت می‌شود. از این رو باید علم او به هر شیئی حسی قبل از وجود وی پیشینی باشد. علم خدا به تمامی اشیا به سبب علم وی به خویش است به عنوان علت هر ممکن.

نباشد، ناشی شود. اما نه به این دلیل که چون صورت‌های حسی دارای ابهامند، پس نمی‌توان آن‌ها را به خدا نسبت داد (آن طور که معمولاً گفته می‌شود). زیرا ما غالباً می‌بینیم که یک صورت

در او دارد.

خدا هیچ گونه تصویری ندارد، بلکه فقط شهود دارد. از این رو فاهمه‌ی او، هر شیئی را آن طور که فی نفسه هست، بی واسطه می شناسد. از طرف دیگر، هر تصویری چیزی است میانجی که از خصیصه‌ای کلی نشئت می گیرد. اما فاهمه‌ای که کلیه‌ی اشیا را بی واسطه می شناسد، فاهمه‌ای شهودی است و به عقل نیازی ندارد. زیرا عقل فقط ویژگی یا خصیصه‌ی محدودیت‌های فاهمه است و تصورات را برای فاهمه فراهم می کند. اما فاهمه‌ای که تصورات را از خودش به دست می آورد، نیازمند به عقل نیست. بنابراین تعبیر عقل، دون عظمت ذات الهی است. باید این مفهوم را از واقعی ترین موجود [خداوند] به طور کامل طرد کرد و بهتر است که فقط فاهمه‌ی شهودی را به عنوان عالی ترین کمال علم به او نسبت بدهیم. ما در این حیات، هیچ تصویری از چنین فاهمه‌ی شهودی بی واسطه نداریم. اما این نه قابل انکار است و نه قابل اثبات که نفس مفارقی، بتواند به عنوان یک عقل (یا هوش) به جای حساسیت، شهودی مشابه داشته باشد، تا آن حد که به اشیا، فی نفسها در ایده‌های الهی آن‌ها، علم حاصل کند.

اما تعبیر معرفت علمی و به کار بردن آن در مورد خدا

**در مورد خدا، تاثیر هیچ سستی بر او ممکن نیست، و در نتیجه، هیچ علم حسی هم وجود ندارد. در یک موجود اصیل، هرگونه علمی باید و بالضرورة از فاهمه‌ی محض که از هیچ صورت حسی متأثر نباشد، ناشی شود.**

مناسب نیست. زیرا در مورد علم خدا باید بین معرفت علمی، فرض و رأی فرق بگذاریم؛ چرا که تمامی علم او شهودی است و طارد رأی. بنابراین، به کار بردن اصطلاح «انسان‌واره‌ی دانش» برای خدا لازم نیست. بهتر آن است که فقط آن را علم بسیط بنامیم.

حسی بسیار واضح‌تر از برخی وجوه معرفت است که از طریق فاهمه حاصل می شود. در عوض، آن طور که در بالا نیز اشاره کردیم، چون تأثیر اشیا بر موجودی قائم به خود محال است، در نتیجه باید هر چیز حسی را از خدا زدود.

ثانیاً، فاهمه‌ی خدا شهودی است. این یک محدودیت برای فاهمه‌ی ماست که می توانیم در مورد جزئی فقط از طریق کلی استدلال کنیم. اما این محدودیت را به هیچ وجه نمی توان به واقعی ترین موجود نسبت داد. بلکه چنین موجودی باید کلیه‌ی اشیا را بی واسطه از طریق فاهمه‌اش شهود کند و به همه‌ی اشیا، یکباره علم داشته باشد. در توان ما نیست که هیچ تصویری از چنین فاهمه‌ی شهودی بسازیم، زیرا شهود ما فقط از راه حواس ممکن است. اما لازمه‌ی واقعیت اعلا و قائم به ذات بودن خداوند این است که باید چنین فاهمه‌ای در او وجود داشته باشد.

ثالثاً، علم خدا به همه‌ی اشیا پیشینی است. ما فقط می توانیم معدودی از اشیا را بدون شهود حسی پیشینی بشناسیم. در واقع، این گونه معرفت نسبت به هر چیزی که خود ما خالق آن نیستیم، محال است. مثلاً، ما می توانیم باغی را که هنوز در خارج موجود نیست و ما آن را به نحو پیشینی در ذهن خویش ترسیم کرده‌ایم، تصور کنیم. اما این عمل نسبت به اشیا بی که خارج از حیطه‌ی عمل ما قرار می گیرند، ناممکن است.

موجود قائم به ذات، علت هر چیز ممکن است و هر چیز موجودی هم قائم به اوست و از او صادر می شود. از این رو باید علم او به هر ممکن، حتی قبل از وجود وی پیشینی باشد. علم خدا به تمامی اشیا به سبب علم وی به خویش است به عنوان علت هر ممکن. این همان چیزی است که الهیات مثالی و نمونه‌ای نامیده شده است. بنابراین علم خدا حسی (یا تجربه‌ای) نیست، زیرا این گونه معرفت با موجودی قائم به خویش و اصیل در تناقض خواهد بود.

علم خدا به تمامی اشیا، آن طور که فی نفسها هستند، پیشینی، و از طریق فاهمه‌ی شهودی، بی واسطه است. زیرا او موجودی است واجد کلیه‌ی موجودات، و هر امکانی بنیاد خود را





دفتر انتشارات کمک آموزشی

## آشنایی با مجله های رشد

مجله های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش، با این عناوین تهیه و منتشر می شوند:

مجله های دانش آموزی (به صورت ماهنامه - ۸ شماره در هر سال تحصیلی - منتشر می شوند):

- رشد کودک (برای دانش آموزان آمادگی و پایه ی اول دوره ی ابتدایی)
- رشد نوآموز (برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دوره ی ابتدایی)
- رشد دانش آموز (برای دانش آموزان پایه های چهارم و پنجم دوره ی ابتدایی)
- رشد نوجوان (برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)
- رشد جوان (برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)

مجله های عمومی (به صورت ماهنامه - ۸ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می شوند):

- رشد معلم، رشد آموزش ابتدایی، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، رشد تکنولوژی آموزشی، رشد سربزه فردا، رشد مدیریت مدارس

مجله های تخصصی (به صورت فصلنامه و ۴ شماره در سال منتشر می شوند):

- رشد برهان راهنمایی (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)، رشد برهان متوسطه (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)، رشد آموزش معارف اسلامی، رشد آموزش جغرافیا، رشد آموزش تاریخ، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، رشد آموزش زبان، رشد آموزش زیست شناسی، رشد آموزش تربیت بدنی، رشد آموزش فیزیک، رشد آموزش شیمی، رشد آموزش ریاضی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش قرآن، رشد آموزش علوم اجتماعی، رشد آموزش زمین شناسی، رشد آموزش فلسف و حرفه ای و رشد مشاوره مدرسه.

و کادر اجرایی مدارس  
دانشجویان مراکز تربیت معلم و رشته های دبیری دانشگاه ها  
و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می شوند.

● نشانی: تهران، خیابان ایرانشهرشمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۸، دفتر انتشارات کمک آموزشی

تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۳۷۸

هر موجود واجد علم، لازم است دو صفت زیر را در علم خود داشته باشد:

۱. کمال نظری عالم: این صفت از حیث این که علم، یا علم متعارف است یا دانش، به علم تعلق دارد. اما هیچ کدام از این ها برای علم خدا به کار نمی رود، بلکه هر دو فقط برای علم انسان به کار می روند. زیرا معرفت متعارف، توده ای بدون نظم است، حال آن که دانش، نظام معرفت است. هر دوی این ها شامل مجموعه ای از معرفت هستند، تنها با این تفاوت که در یکی معرفت فقط انباشته شده است بی آن که هیچ اصلی آن را سامان داده باشد، در حالی که معرفت در دیگری به صورت یک وحدت در ارتباط با دیگری تألیف می شود. کمال نظری علم خدا «علم مطلق» نامیده می شود.

۲. کمال عملی عالم: شامل صفات سه گانه ی زیر است: الف) مهارت: کمالی است در شناختن نحوه ی انتخاب وسیله برای غرض های اختیاری؛

ب) تدبیر: شناخته وسیله هاست برای اغراضی مشخص از این حیث که این وسیله ها کاملاً در توان ما نیستند. وسیله های مورد بحث موجودات عاقلند. از این رو تدبیر، چیزی نیست جز مهارت در به کار گرفتن موجوداتی که از روی اختیار عمل می کنند، برای غایاتی مشخص.

پ) حکمت: همان کمال در شناخت این است که چگونه هر غایتی از سیستم کل غایات به دست می آید.

آسان می توان دریافت که محال است دو نوع نخست کمال علم (مهارت و تدبیر) را به خدا نسبت داد. زیرا این ها به چیزهایی که انسانی هستند، شباهت فراوان دارند. و آنچه که در این ها واقعی است، علم مطلق پیشاپیش دارای آن است. مثلاً تدبیر را چه طور باید به خدا نسبت داد؟ زیرا او از کمال قدرت برخوردار است، و در نتیجه تصور غایتی که وسیله های آن به طور کامل در توان او نباشد، تصویری است محال. این دون عظمت ذات الهی است که او را دارای مهارت و تدبیر بدانیم. اما حکمت به معنای خاص را فقط برای موجودی می توان به کار برد که دارای عالی ترین کمال است. زیرا چه کسی دیگر، عالم به نظام کل غایات است، و

